

حقوق بین‌الملل در برابر روابط بین‌الملل؛ بررسی میان‌رشته‌ای مفهوم اعتبار

هادی دادمهر^۱

تاریخ دریافت: ۹۳/۵/۲۱

تاریخ پذیرش: ۹۳/۸/۱۵

چکیده

لزوم ایجاد ارتباط میان دو رشته روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل سال‌هاست که در نظام آموزشی ایران مغفول مانده است و علی‌رغم تشابهات فراوان و همکاری‌های متعددی که دانشمندان این دو حوزه می‌توانند با یکدیگر داشته باشند، عملاً تا قبل از روی کار آمدن دولت یازدهم حتی امکان حضور دانشجویان حقوق بین‌الملل در دوره‌های تحصیلات تکمیلی روابط بین‌الملل و بالعکس فراهم نبود. اما آیا اساساً در عصر کنونی امکان شناخت مناسب پدیده‌های بین‌المللی با اتخاذ رویکردهای تک‌رشته‌ای، متصلب و جزمی ممکن است؟ این مقاله در تلاش برای پاسخ دادن به سؤال فوق و به منظور به تصویر کشیدن یکی از وجوه پیچیده تعامل متقابل حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل، به کنکاش در حوزه خطیر معاهدات امنیتی بین‌المللی پرداخته و ضمن معرفی مفهوم اعتبارسازی، به طور خاص تلاش می‌کند تا تفاوت زاویه دید و ظرفیت همکاری ممکن‌الحصول بین پژوهشگران حوزه حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل را مورد بررسی قرار بدهد. این نوشتار ضمن این‌که نخستین اثر به زبان فارسی برای معرفی مفهوم اعتبارسازی به جامعه محققان علم سیاست و حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود، در صدد است تا با استفاده از روش‌شناسی تطبیقی و گزینش یک نمونه مطالعاتی ملی، برای نخستین بار چرایی و نحوه سرریز اعتبار دولت‌ها، از حوزه بین‌الملل به حوزه حقوق بین‌الملل را نیز اثبات کند.

کلیدواژه: روابط بین‌الملل، حقوق بین‌الملل، اعتبارسازی اراده‌گرا، اعتبارسازی قانون‌گرا، معاهدات امنیتی بین‌المللی، بازدارندگی.

نگاه از بالا به پایین استادان علم سیاست و روابط بین‌الملل به حقوق بین‌الملل سال‌هاست که بر سر محققان حقوق بین‌الملل سنگینی می‌کند. سال‌هاست که به سان متهمان، بار اثبات^۱ متوجه حقوق‌دانان است. گویی نقطه شروع کلام در دیباچه برجسته‌ترین آثار حقوق بین‌الملل همواره و علی‌الاطلاق باید اختصاص یابد به تلاش محقق برای اثبات اصل وجود حقوق بین‌الملل، مستقل بودن این دانش، و طفیلی و سرراهی نبودن آن. این تلاش و تکاپو به موازات اثرات مطلوبی که بر انسجام بخشیدن به رشته حقوق بین‌الملل به جا گذاشته است، از جانب دیگر به شکل افراطی منجر به شکل‌گیری نگاهی شده است که در رویکردی تخصصی، بنیاد دانش روابط بین‌الملل را به دلیل کلی‌گویی‌ها و نسبی‌گرایی در تحلیل‌ها به سخره گرفته است. فی‌الواقع در نتیجه این قبیل تک و پاتک‌های علمی و تلاش برای اثبات مستقل و اصیل بودن هر رشته، امروزه به ویژه در جامعه دانشگاهی داخل کشور شاهد نوعی دیوارچینی و مرزبندی غیرمنعطف بین این دو رشته هستیم. اما قبل از هرگونه بررسی وجوه اشتراک و افتراق احتمالی، بهتر است ببینیم آیا اصولاً حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل علم محسوب می‌شوند؟

در پاسخ به سؤال فوق اگر در تحلیل خود رشته‌های علمی را مجموعه‌ای از قواعد بنیادین بدانیم که شیوه پردازش موضوعات تحت بررسی را روشن می‌کنند، باید بپذیریم که حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل دو رشته علمی مجزا اما برخوردار از خصلت همپوشانی هستند. حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل دغدغه‌های مشترک و نیز اختلافات برجسته‌ای با یکدیگر دارند. با این حال به سختی می‌توان فهرستی قطعی از این تشابهات و اختلافات ارائه کرد. اما اگر بخواهیم از بنیادی‌ترین شباهت بین این دو رشته سخن بگوییم، باید از وجه بین‌المللی بودن آن شروع کنیم. در هر دو رشته علاقه و کنجکاوی مشترکی برای فهم ماهیت پدیده بین‌الملل و تأثیر و تأثر متقابل آن با امور داخلی دولت‌ها دیده می‌شود. روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل با پدیده یکسانی مواجه هستند: روابط، فرایندها، نهادها و رخدادهایی که در حوزه بین‌الملل حادث می‌شوند. یکسان یا متفاوت انگاشتن دو رشته منوط به نوع رهیافت و روش‌هایی است که در مطالعه هر رشته به کار گرفته می‌شود. بر این اساس حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل لزوماً در خصوص موضوعی که درباره امور بین‌الملل دارند در تعارض با یکدیگر قرار نمی‌گیرند و ممکن است این مواضع با هم در تعارض باشند و یا متعارض نباشند. به این سؤالات دقت کنید:



آیا دولت‌ها تعیین‌کننده‌ترین بازیگران بین‌المللی هستند؟ چه عناصری رفتار دولت‌ها را در عرصه بین‌الملل راهبری می‌کنند؟ چرا سازمان‌های بین‌المللی به وجود آمده‌اند؟ چرا دولت‌ها تقریباً در همه حوزه‌های سیاست‌گذاری عمومی، معاهده بین‌المللی تدوین و امضا کرده‌اند؟ بی‌توجهی قدرت‌های بزرگ به قواعد حقوق بین‌الملل چه تبعاتی در پی دارد؟ چه تفاوتی بین قدرت دولت‌ها با بازیگران غیردولتی در تدوین و رعایت قواعد بین‌المللی وجود دارد؟

این سؤالات همه ناظر به تلاش برای فهم یک پدیده بین‌المللی‌اند. محور توجه همه آنها بر اهمیت، نقش، ارزش افزوده، آینده سازمان‌های بین‌المللی، همکاری بین‌المللی و قاعده‌مندسازی روابط بین‌الملل قرار گرفته است. درک چرایی این علاقه دوجانبه چندان دشوار نیست. روابط بین‌الملل عموماً در پی فهم و تبیین نظامات موجود در سطح بین‌الملل و شناسایی و ارائه الگوهای در این خصوص است و شناخت این موضوعات برای حقوق بین‌الملل نیز مهم است، چرا که این دانش باید برای موضوعات مهمی نظیر تنظیم روابط بین‌المللی آگاهی لازم از محدوده‌های حرکتی خود داشته باشد. اما این‌که این دو رشته حوزه علاقه مشترکی دارند بدین معنا نیست که انگیزه‌های آنها و یا رویکرد آنها در قبال امور بین‌المللی یکسان است.

ماهیت رابطه بین حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل را می‌توان با بررسی دو متغیر مستقل اصلی مورد شناسایی قرار داد: «دلایل و انگیزه‌های طرح سؤال» و «انتخاب روش در پاسخ دادن به سؤال» دو متغیری هستند که در کانون توجه قرار می‌گیرند. متغیر نخست نمایانگر تفاوت در رهیافت‌ها^۱ و متغیر دوم نشانگر تفاوت در روش‌شناسی^۲ است. تفاوت در رهیافت و روش‌شناسی نقش محوری در تعیین میزان تفاوت یافته‌ها، دیدگاه‌ها و نظرات مطرح در خصوص موضوعات مورد بررسی ایفا می‌کند. برای مثال مکتب رئالیسم در روابط بین‌الملل و اثبات‌گرایی حقوقی در حقوق بین‌الملل برای سال‌ها رهیافت محوری رشته‌های خود بوده‌اند و فضای تحلیل‌های رایج در دو رشته را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند. بارزترین ویژگی رهیافت‌های انتخابی دو رشته در این است که حقوق بین‌الملل به قاعده‌مندسازی می‌پردازد و روابط بین‌الملل به تبیین و شناخت. با توجه به این‌که فهم و تبیین امور بین‌المللی ضرورت تنظیم و قاعده‌مندی آن را به طور گریزناپذیر مطرح خواهد کرد و در نقطه مقابل این نسبت در خصوص قاعده‌مندسازی نیز صادق است، می‌توان نتیجه گرفت که این دو رشته در وابستگی متقابل به یکدیگر قرار دارند. مطابق آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که اگر رهیافت‌ها و

1. Approaches
2. Methodology



روش‌های مورد استفاده در هر دو رشته یکسان باشند هیچ تفاوت بارزی بین روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل وجود نخواهد داشت (کال، ۲۰۱۲: ۱۶-۱۲).

بر خلاف دهه‌هایی که در ادبیات روابط بین‌الملل تنها به موضوع تعاملات بین دولتی پرداخته می‌شد، امروزه شاهد طرح موضوعات مختلفی در این رشته هستیم که امکان همکاری متقابل دانشمندان حقوق بین‌الملل را به دنبال دارد. برای مثال رفته رفته روابط بین‌الملل نیز به شیوه طراحی و اثرگذاری نهادهای بین‌المللی، معاهدات و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی توجه نشان داده است. آگاهی از نحوه عملکرد واقعی نهادهای بین‌المللی باعث شده تا هم از طرفی تحقیق‌های روابط بین‌المللی غنی‌تر شود و هم از طرف دیگر دانشمندان حقوق بین‌الملل نیز از روش‌های تحقیقاتی پیچیده روابط بین‌الملل استفاده بیشتری بکنند.

اصول و مبانی نگاه میان‌رشته‌ای این تحقیق را می‌توان و ام‌دار آموزه‌های مکتب نیوهاون دانست. این مکتب که در دهه ۱۹۴۰ در بین نظریه‌پردازان حقوقی دانشگاه ییل^۱ ایالات متحده شکل گرفت و امروزه از آن به مکتب خط‌مشی‌گرایی^۲، مکتب فرایند محوری^۳ و یا مکتب نیوهاون^۴ یاد می‌شود، توسط دو تن از استادان حقوق و علوم سیاسی دانشگاه ییل پایه‌ریزی می‌شود. مک داگلاس^۵ حقوق‌دان و لاسول^۶ از استادان علوم سیاسی دانشگاه، به همراهی تعدادی از همکارانشان دیدگاه‌های خط‌مشی‌گرایانه خود را به طور منظم در حوزه‌های گسترده حقوق بین‌الملل عمومی بیان کردند که در ادامه توسط افرادی چون مایکل ریزمن^۷ و دیگران بسط داده شد.^۸

یکی از مبانی اندیشگی این مکتب نگاه بین‌رشته‌ای به حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل است. مطابق اصول روشنفکرانه این مکتب، حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل دو رشته‌ای هستند که با یک موضوع واحد از هم جدا افتاده‌اند. حقوق بین‌الملل تقریباً جایی در دانشکده‌های علوم سیاسی ندارد و تنها به صورت چند واحد درسی مختصر در دوره‌های مختلف تدریس می‌شود.

1. Yale University
2. Policy-oriented School
3. Process School
4. New Haven School
5. Myres S. McDougal
6. Harold D. Lasswell
7. Michael Reisman

۸. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:

Harold D. Lasswell & Myres S. McDougal, Jurisprudence for a Free Society: Studies in Law, Science and Policy (1992); Myres S. McDougal et al., Human Rights and World Public Order (1980); Myres S. McDougal & Michael Reisman, International Law Essays (1981).



فصلنامه علمی-پژوهشی

۱۲۶

دوره ششم
شماره ۴
پاییز ۱۳۹۳

یکی از مهم‌ترین آموزه‌های این مکتب برای ما لزوم مطالعه بین‌رشته‌ای حقوق بین‌الملل است. حقوق بین‌الملل را نمی‌توان، و اگر هم بتوان نباید، در حصار مباحث محض حقوقی مطالعه کرد. تأکید تحقیق بین‌رشته‌ای بر این قرار دارد که حقوق بین‌الملل را نباید تنها از دریچه حقوق به مطالعه گذاشت و ضرورت امروز مطالعه حقوق بین‌الملل، استفاده از دیدگاه‌های دانشمندان سایر رشته‌ها به منظور افزودن به غنای تحلیل‌هاست. حقوق بین‌الملل را هم می‌توان و هم باید از دریچه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، جامعه‌شناسی، فلسفه سیاسی، اقتصاد، جغرافیا و تاریخ مطالعه کرد. با رجوع به آموزه‌های هر یک از این رشته‌ها، لنز دوربین حقوق بین‌الملل خواهد توانست تصاویر واضح‌تر و عمیق‌تری را ثبت و ضبط کند.

پیشینه تحقیق

در خصوص پیشینه تحقیق در ایران آنچه قابل ذکر است مطالعاتی است که عمدتاً در ابعاد سیستمی و کلان مطرح شده است. در یکی از جدیدترین تحقیقات موجود تلاش شده است تا با نگاهی تازه و اسلوبی روشمند، ظرفیت‌های بنیادین علم سیاست برای انجام تحقیقات میان‌رشته‌ای مورد توجه قرار بگیرد و در منطق حاکم بر این ادعا آورده شده است که هر چند سیاست همواره یک دانش مهم، مستقل و تعیین‌کننده بوده که بزرگ‌ترین متفکران هر زمان دلمشغول آن بوده‌اند، اما نه تنها هرگز حصار غیرقابل نفوذ به دور خود نکشیده، بلکه همواره علمی بوده است که برآیند دانش‌هایی گوناگون و متنوع به حساب آمده است. در این نگاه، ماهیت میان‌رشته‌ای نافی استقلال علم سیاست و لزوم تخصص در آن نیست، بلکه به درستی مرتبه بالای آن را نشان می‌دهد که برای رسیدن به آن لازم است تا فرد به دانش‌های متنوعی مسلح باشد (سلیمی، ۱۳۹۲: ۱۱۷، ۱۳۲). تحلیل کیفی مطالعات میان‌رشته‌ای علم سیاست در دانشگاه‌های غرب و انتقاد از وضعیت دانشگاه‌های ایران در بی‌توجهی به دانش میان‌رشته‌ای موضوع تحقیق جداگانه‌ای است که قبل از هر چیز خواننده را متوجه تفاوت مطالعه میان‌رشته‌ای^۱ با مطالعه چندرشته‌ای^۲ و فرارشته‌ای^۳ کرده و به فضیلت دو ویژگی انتقادی و تبادلی در مطالعات میان‌رشته‌ای واقف می‌سازد. بدین صورت اصالت مطالعات میان‌رشته‌ای جایی برجسته می‌شود که در آن هر رشته اولاً مفروضات و فرضیات رشته دیگر را به چالش می‌کشد، و ثانیاً میان‌رشته‌های مورد نظر در ارتباط با مسئله‌ای خاص تبادل نظر علمی شکل

1. Interdisciplinary
2. Multidisciplinary
3. Transdisciplinary



می‌گیرد (حاجی یوسفی، ۱۳۸۸: ۴۳). همچنین در حالی که در برخی تحقیقات به بررسی ساخت و بن‌مایه سسیمی حقوق بین‌الملل پرداخته شده و طی آن اشاراتی نیز به بهره‌مندی حقوق بین‌الملل از روابط بین‌الملل شده است (آزادبخت، ۱۳۸۹: ۷۰-۱۶۸)، تحقیقی که مستقلاً و مشخصاً به بررسی موردی یک نمونه متعین و آزمودنی از همراهی عینی حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل در تحلیل یک پدیده بین‌المللی پرداخته باشد مشاهده نمی‌شود. از آن‌جا که در خط سیر تحقیقات نوین حوزه مطالعات بین‌رشته‌ای حقوق و روابط بین‌الملل، ترسیم فاکت‌ها و نمونه‌های تجربی از همکاری دوجانبه این رشته اولویت یافته است (دانوف، ۲۰۱۲: ۲۶-۲۷). این نوشتار را می‌توان کوششی به فراخور فهم نویسنده برای کمک به رفع این نقیصه پژوهشی در ادبیات تحلیلی داخل کشور برشمرد.

مفهوم اعتبارسازی

همان‌طور که پیش از این نیز نشان داده شد، در میان برخی از دانش‌پژوهان روابط بین‌الملل همواره این سؤال وجود دارد که مطالعه حقوق بین‌الملل چه اهمیتی در شناخت ساختار و عملکرد نظام بین‌الملل دارد؟ حقوق بین‌الملل چگونه می‌تواند به تبیین تعاملات نظام بین‌الملل و شناخت سیر حرکتی آن کمک کند؟ اصولاً با عنایت به استفاده شایان روابط بین‌الملل از شاخص‌های متنوع و متعدد اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، تاریخی و سیاسی برای فهم جریان گردش قدرت و عملکرد بازیگران در نظام بین‌الملل، آیا ممکن است که در این میان حقوق بتواند نقشی بیش از یک نقش جانبی و حاشیه‌ای به عهده داشته باشد؟ عطف به این انتقاد رایج، یکی از مهم‌ترین مشکلاتی که سر راه محققین این رشته قرار دارد، یافتن راهی است برای اثبات کارآمدی حقوق در عرصه بین‌الملل. در حالی که در ادبیات کلاسیک حقوق بین‌الملل وقتی صحبت از ابزارهای کارآمدی می‌شود، تأکید عمده بر کارویژه‌های عمل متقابل، دفاع مشروع، اقدامات تلافی‌جویانه و تنبیهی در قالب مجازات‌ها و تحریم‌های مختلف اقتصادی تا نظامی قرار می‌گیرد و در این میان البته اشاره محتاطانه‌ای هم به نقش‌آفرینی محدود مراجع گوناگون قضایی و داوری بین‌المللی می‌شود. در مطالعات جدیدتر تأکید ملموسی بر مفهوم اعتبارسازی به عنوان ابزاری برای ملتزم ساختن دولت‌ها به رعایت تعهدات بین‌المللی و، از این طریق، اثبات کارآمدی حقوق بین‌الملل شده است.

مفهوم اعتبار و کاربرد آن در تبیین رفتار دولت نه در ادبیات علوم سیاسی و نه در ادبیات



علوم اقتصادی برای دانش پژوهان این حوزه‌ها مفهومی بیگانه محسوب نمی‌شود، با وجود این در حوزه حقوق بین‌الملل تاکنون استفاده روشمندی از این مفهوم برای سنجش میزان کارآمدی قواعد بین‌المللی صورت نگرفته است. ساده‌ترین دریافت از اعتبار را می‌توان این‌گونه تشریح کرد که دولتی که به قواعد و مقررات حقوق بین‌الملل تمکین کند اعتبار خوبی برای خود رقم خواهد زد و شریک معتبری قلمداد خواهد شد، در حالی که دولتی که در این محور ناکارآمد عمل کند با رقم زدن یک اعتبار مخدوش برای خود، به شکل یک دولت بی‌اعتبار شناخته خواهد شد. به طور دقیق‌تر می‌توان گفت که نقض تعهد یک دولت در زمان حال بر شیوه تعامل سایر دولت‌ها با دولت متخلف در آینده تأثیر خواهد داشت. در این زمینه نویسندگان صاحب‌نامی چون کوهن الکسلورد فورتنا و گزمن^۱ به تبیین مفهوم اعتبار کمک شایانی کرده‌اند. تصور آنها بر این است که رهبران دولت‌ها وقتی معاهده یا هرگونه توافق بین‌المللی را به امضا می‌رسانند، انجام دادن اقدامات مغایر با تعهداتشان برای آنها هزینه‌آور خواهد بود. در این جاست که نقش اعتبار به میان می‌آید. گام اول در تعریف اعتبار را می‌توان این‌گونه برداشت که اعتبار عبارت است از مجموع قضاوت‌های انباشت شده دولت‌ها درباره رفتار پیشینی یک دولت در التزام به قانون که از آن برای پیش‌بینی رفتار یا عملکرد آتی همان دولت استفاده می‌شود. هرچه اعتبار یک دولت بیشتر باشد راحت‌تر می‌تواند در ترتیبات قراردادی بین‌المللی مشارکت داشته باشد، در چانه‌زنی‌های قبل از انعقاد قراردادها سهم بالاتری را به خود تخصیص بدهد و دولت‌های بیشتری را متمایل به همکاری با خود بیابد. در واقع اعتبار نیروی نهفته پشت توافقات و شاید حتی بتوان گفت تنها نیروی راهبر و پیش‌برنده اعتماد به توافقات بین‌المللی است (مرسر، ۱۹۹۷: ۱۳).

برخلاف آنچه در حوزه حقوق بین‌الملل مطرح است، دانشمندان روابط بین‌الملل نه تنها هیچ اعتقادی به این گزاره‌ها ندارند و اصولاً تعریف آنها از اعتبار و چگونگی عملکرد آن کاملاً متفاوت با تعریف حقوق‌دانان است، بلکه آنها اصولاً بحث‌های تشکیکی زیادی نیز درباره کلیت و ماهیت حقوق بین‌الملل دارند. در پارادایم غالب روابط بین‌الملل سخن بر سر این است که اصولاً دولت‌ها در پیگیری سیاست‌های خود تنها به منافع ملی فکر می‌کنند و اعتبار، در

۱. برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به:

Robert O. Keohane, *After Hegemony* (1984), Robert Axelrod, *The Evolution of Cooperation* (1984), Virginia Fortna, 'Scraps of Paper? Agreements and the Durability of Peace' 57 *International Organization* (2003), Andrew T. Guzman *How international law works A practical choice* (2008)



مفهومی که توسط اندیشمندان حقوق بین‌الملل ارائه می‌شود، جایی در معادلات دولت‌ها پیدا نمی‌کند. این ادعا به ویژه پس از یک‌جانبه‌گرایی امریکا در تهاجم نظامی به عراق در سال ۲۰۰۳ و بی‌اعتنایی این کشور به نظر دولت‌های مخالف در شورای امنیت پررنگ‌تر می‌شود (کلی، ۲۰۱۰: ۸۷). در دو قسمت بعدی تحقیق تلاش می‌شود تا به فهم ذهنیت غالب دانشمندان این دو رشته از مفهوم اعتبار و مکانیسم کارایی و نوع اثرگذاری آن بر تغییر ذهنیت و عملکرد دولتمردان دست یافته شود.

اعتبارسازی قانون‌گرا در حقوق بین‌الملل

اعتبار در تعریف عبارت است از برآیند قضاوت‌های مربوط به رفتارهای پیشین یک بازیگر که برای پیش‌بینی رفتارهای آتی آن به کار گرفته می‌شود. در زمینه حقوق بین‌الملل میزان اعتبار یک دولت با توجه به نسبت پایبندی آن دولت به اجرای تعهدات حقوقی‌اش تعیین می‌شود. بر این اساس سایر دولت‌ها دست به قضاوت درباره اعتبار یکدیگر می‌زنند و از مجموع قضاوت‌هایشان درباره چگونگی رفتار ارائه شده به عنوان یک ابزار اعتباری جهت برآورد دقیق میزان پایبندی به تعهدات آتی استفاده می‌کنند. در این ارتباط مفهوم مجازات اعتبار، ناظر به هزینه بار شده بر دولتی خواهد بود که اعتبارش آسیب دیده است. وقتی یک دولت در خصوص پایبندی‌اش به یک قرارداد تصمیم می‌گیرد (خواه تصمیم به تبعیت باشد، خواه نقض پیمان) سیگنال‌هایی درباره تمایل خود به محترم دانستن تعهدات حقوقی بین‌المللی‌اش به جامعه بین‌المللی ارسال می‌کند. دولتی که تصمیم به پایبندی به تعهداتش می‌گیرد اعتبار مثبتی در این خصوص تحصیل می‌کند، در حالی که دولتی که نقض تعهد می‌کند لاجرم برچسب اعتبار منفی دریافت خواهد کرد. اعتبار مثبت از این حیث ارزشمند تلقی می‌شود که عهد و پیمان دولت‌ها را معتبرتر می‌سازد و بدین ترتیب همکاری‌های آینده را نیز آسان‌تر و البته کم‌هزینه‌تر می‌کند (گزن، ۲۰۰۸: ۱۰). گزن، که اکنون از او به عنوان برجسته‌ترین نظریه‌پرداز حقوقی اعتبارسازی یاد می‌شود، معتقد است چالش اصلی دانشمندان این حوزه بیش از این‌که تلاش برای اثبات این مفهوم باشد، در جهت فهم میزان تأثیرگذاری آن در حوزه‌های مختلف منافع دولت‌هاست (گزن، ۲۰۰۹: ۳۳۷).

۱. عمل متقابل، اقدام تلافی‌جویانه، اعتبارسازی

مطابق آنچه در حقوق بین‌الملل کلاسیک مطرح است، مهم‌ترین ضمانت اجراهای معاهدات،



وجود اصل عمل متقابل^۱ و استفاده از اقدامات تلافی جویانه تنبیهی^۲ است. عمل متقابل معطوف به اقداماتی است که غالباً بدون نیت مجازات کردن دولت خاطی اختیار می‌شوند. در این معنا دولت‌ها در پاسخ به نقض تعهد صورت گرفته می‌توانند تصمیم به توقف اجرای تعهدات خود کنند، زیرا با وقوع تخلف یاد شده، توافقی که محور تعهد است بیش از این نمی‌تواند منافع دولتی را که دست به عمل متقابل می‌زند تأمین کند. این اقدام در واقع نوعی منطبق‌سازی رفتار خارجی است که به تأمین منافع یک دولت در پرتو اوضاع و احوال جدید کمک خواهد کرد. عمل متقابل یکی از مهم‌ترین مکانیسم‌های اجرایی حقوق بین‌الملل است که صراحتاً در کنوانسیون حقوق قراردادهای وین نیز به رسمیت شناخته شده است. نقض فاحش یک موافقت‌نامه دوجانبه توسط یکی از طرفین این حق را برای طرف مقابل به وجود می‌آورد که از تخلف صورت گرفته به عنوان مبنای ترک یا تعلیق تعهد خود در قبال کل و یا بخشی از معاهده استفاده کند (ماده ۶۰ عهدنامه وین درباره حقوق معاهدات).

عمل متقابل در شرایط مناسب می‌تواند به منزله یک ابزار قدرتمند تعهدافزایی در خدمت حقوق بین‌الملل باشد. برای نمونه در معاهدات دوجانبه، الگوی عمل متقابل به قدری مؤثر است که می‌تواند همکاری را حتی در شرایط بازی معمای زندانی^۳ نیز تسهیل کند. در این ارتباط می‌توان به معاهده مرزهای آبی ایالات متحده و کانادا که در سال ۱۹۰۹ لازم‌الاجرا شد اشاره کرد. این معاهده مقرر می‌دارد که مرزهای آبی دو کشور به روی کشتی‌های تجاری طرفین باز باشد و انحراف جریان آب هم قاعده‌مند شود. در این جا هر یک از دو کشور از انگیزه لازم برای منحرف کردن آب به سمت مرزهای خود و نادیده گرفتن سهم طرف مقابل برخوردارند، اما اگر دست به چنین کاری بزنند اوضاع برای هر دو طرف بدتر خواهد شد. علت موفقیت این معاهده این است که در دست هر دو طرف ابزار تهدید معتبری وجود دارد

1. Reciprocity

2. Retaliation

۳. معمای زندانی (Prisoner Dilemma) یکی از معروف‌ترین تئوری‌های موجود در دنیای بازی‌ها است. تعریف کلاسیک این بازی بدین‌گونه است که فرض کنید دو متهم به جاسوسی بازداشت شده‌اند و هر یک به طور جداگانه مورد بازجویی قرار می‌گیرند و پیشنهاد مشابهی به شرح زیر دریافت می‌کنند: اگر یک طرف علیه طرف مقابل اظهارنظر کند و او را مقصر بداند اولی آزاد می‌شود و دومی حبس ابد دریافت می‌کند. اگر هر دو علیه یکدیگر اعتراف کنند هر دو به حبس طولانی مدت محکوم می‌شوند. اگر هر دو طرف سکوت کنند در نبود ادله کافی پس از تحمل یک حبس کوتاه مدت هر دو آزاد خواهند شد. همان‌طور که هر فردی به آسانی می‌تواند حدس بزند نفع مشترک طرفین در سکوت و همکاری متقابل است، اما دو طرف به دلیل میل به انتفاع حداکثری غالباً تصمیم به تخریب یکدیگر می‌گیرند و در نتیجه حداقل سطح مطلوبیت این معادله نصیبشان می‌شود.



که می‌توانند به مجرد مشاهده تخلف دولت مقابل آن را رو کنند و به شکل متقابل دست به تخلف و جبران خسارت بزنند (گزم، ۲۰۰۸: ۴۴).

عمل تلافی جویانه بر عکس عمل متقابل، اقدام پرهزینه‌ای است که با هدف تنبیه کردن دولت متخلف صورت می‌پذیرد. مجازات‌های تلافی جویانه می‌توانند از اتخاذ تدابیر اقتصادی مانند ممنوع کردن واردات کالا از کشور متخلف یا کاهش سطح صادرات به آن کشور شروع شود و در نهایت حتی به کاربرد نیروی نظامی بیانجامد. با وجود این اقدام تلافی جویانه نیز، مانند آن‌چه درباره استفاده از عمل متقابل در معاهدات چندجانبه گفته شد، با مشکلات خاص خود مواجه است. در این استراتژی علاوه بر وجود خطر نامعتبر تلقی شدن تهدید به انجام اقدام تلافی جویانه — مگر در مواردی که نفع مشخصی برای تحمل هزینه این تصمیم وجود داشته باشد — چگونگی مواجهه با پدیده مفت‌سواری^۱ نیز به عنوان یک مشکل جدی مطرح است. حتی اگر اقدام تلافی جویانه اثرات بازدارندگی خوبی داشته باشد، زمانی که قرار است طرح به مرحله اجرا درآید، هر دولتی علاقه‌مند به مفت‌سواری بر وسیله‌ای می‌شود که قرار است به قصد مجازات متخلف به حرکت درآید. این وضعیتی است که در آن ممکن است همه دولت‌های طرف معاهده در خصوص اتخاذ اقدام تنبیهی برای متعهد ساختن مجدد دولت متخلف ذی‌نفع باشند، اما هزینه مجازات کردن دولت متخلف را تنها چند دولت محدود پرداخت می‌کنند. در این شرایط بدیهی است که هر دولتی ترجیح بدهد بدون تحمل هزینه‌ها از منافع آن بهره‌مند شود.

۲. اعتبارسازی در معاهدات چندجانبه

همان‌طور که در قسمت مربوط به عمل متقابل و اقدام تلافی جویانه گفته شد، این استراتژی‌ها به ویژه در زمانی که موضوع مورد توافق یک کالای همگانی است (مانند آن‌چه در معاهدات حقوق بشری و زیست‌محیطی و کنترل جمعی تسلیحات مطرح است) از کارایی محدودی برخوردارند. در این موارد تهدید به اتخاذ هر یک از دو استراتژی مذکور فاقد اعتبار لازم تلقی خواهد شد. در این شرایط فاکتور اعتبار می‌تواند انگیزه خوبی برای پایبند نگاه داشتن دولت‌ها به انجام تعهدات بین‌المللی شان ایفا کند، چرا که مجازات اعتبار یک کشور هزینه مربوط به تلاش سایر دولت‌ها را برای اعمال مجازات به منظور تجدید پایبندی دولت متخلف در پی خواهد داشت و اقدام متقابل به شیوه ترک تعهد هم فاقد کارایی خواهد بود. در نقطه مقابل مجازات اعتبار دولت متخلف بر



لزوم به‌روز کردن نوع نگاه دولت‌ها بر اساس میزان پایبندی سایرین به تعهداتشان تأکید دارد. بدین ترتیب در استراتژی سوم نه نیازی به هماهنگی است، نه نیازی به داوری رسمی درباره اختلاف، و نه احتیاجی به اتخاذ اقدامات هزینه‌آور دولت‌های مجازات‌کننده.

بدین ترتیب مفهوم اعتبار به بهبود فهم ما از معاهدات چندجانبه کمک می‌کند. در جاهایی که موضوع معاهدات مربوط به منافع همگانی می‌شود عمل متقابل کارایی خود را تا بخش زیادی از دست می‌دهد. معنی ندارد که همه دولت‌ها در واکنش به نقض تعهد یک دولت بخصوص اقدام به ترک تعهد کنند و اصولاً تهدید به انجام چنین کاری فاقد اعتبار لازم دیده می‌شود. از طرف دیگر استفاده از اقدام تلافی‌جویانه نیز در معاهدات چندجانبه غالباً با معضل دولت‌های مفت‌سوار مواجه می‌شود و در نتیجه هیچ دولتی قادر به یافتن انگیزه‌های قانع‌کننده برای متحمل شدن هزینه‌های اقدام تلافی‌جویانه نخواهد بود و همه دولت‌ها منتظر می‌مانند تا از منافع این اقدامات بهره‌مند شوند. برخلاف این دو مورد، اعتبار می‌تواند در زمینه معاهدات چندجانبه بسیار کارآمد عمل کند. در واقع این مفهوم در معاهدات چندجانبه بهتر از معاهدات دوجانبه کار خواهد کرد. پیامدهای اعتبارزدایی نقض تعهد در معاهدات چندجانبه بیشتر است، چرا که اطلاعات مربوط به نقض تعهد به سرعت بین دولت‌ها پخش می‌شود.



اعتبارسازی اراده‌گرا در روابط بین‌الملل

این الگوی اعتبارسازی شباهت‌هایی با الگوی اعتبارسازی مرسر دارد. مرسر با احاله دادن اعتبار به اراده آن را به صورت آمادگی خطر کردن برای جنگ تعریف می‌کند. عبارت مرجحات موقعیتی^۱ مرسر معادل همان منافع غیراعتباری^۲ گزمن تلقی می‌شود. در توضیح مرجحات موقعیتی یا غیراعتباری می‌توان برای مثال به وضعیت دولتی اشاره داشت که بنا به دلایل محکم مربوط به منفعت ملی از انگیزه بالایی برای نقض پیمان و نادیده گرفتن تعهدات خود برخوردار است. مرسر معتقد است دولت‌ها رفتارهای ماجراجویانه نامطلوب دشمنان خود را به تلاش آنها برای افزایش اعتبار، به معنی اراده جنگ‌طلبی، مرتبط می‌سازند و رفتارهای ایده‌آل و هنجارگرای همان دولت‌ها را به مشوق‌ها و منافع دیگرشان ربط می‌دهند. در الگوی او کفه ارزیابی رفتار دشمنان بیشتر به تفسیر حرکت آنها برای کسب اعتبار اراده‌گرایی سنگینی می‌کند. بنابراین وقتی از اعتبار، به عنوان نیروی راهبر دولت‌ها در وفای به عهد، یاد برده می‌شود باید در

1. Situational
2. Nonreputational



نظر داشت که در علم روابط بین‌الملل دیرزمانی است که نویسندگانی چون اسپچلینگ، اسناید، جرویس هوث و مرسر مفهوم اعتبار را با دریافتی متفاوت به معنی اراده ستیزه‌طلبی و سرسختی در مواجهه با مقولات امنیتی مورد توجه قرار داده‌اند. در این میان جاناتان مرسر با نگارش کتاب اعتبارسازی و سیاست بین‌الملل فصل تازه‌ای از مباحث تئوریک را درباره چگونگی شکل‌گیری اعتبارها و میزان کارایی آنها در پیشبرد منافع ملی دولت‌ها مطرح می‌کند، که در زمان خود مورد نقدهای جدی فراوانی قرار می‌گیرد.^۱ در روابط بین‌الملل تأثیر اعتبار از طریق بررسی سابقه مقاومت یک دولت در برابر تهدیدات امنیتی به عنوان ابزاری جهت سنجش میزان سرسختی آن دولت در عقب‌نشینی نکردن از منافع حیاتی ارزیابی می‌شود. در این حوزه باید خاطر نشان ساخت که مفهوم اعتبار به دفعات در ادبیات مربوط به استراتژی بازدارندگی مورد استفاده قرار گرفته است. مطابق تعریف هوث مفهوم بازدارندگی ناظر به استفاده یک طرف دعوی از تهدید به عنوان ابزاری جهت متقاعد ساختن طرف مقابل برای عقب‌نشینی کردن از تصمیم تهاجمی است که اتخاذ کرده و یا قصد انجام آن را دارد (هوث، ۱۹۹۷: ۲۶).

دولتی که در پازل بازدارندگی عمل می‌کند می‌کوشد تا با تهدید به انجام اقدام متقابل یا اقدامات تلافی‌جویانه طرف مقابل را از اجرای برنامه‌های تهاجمی‌اش منصرف کند. در این جا هدف دولت مدافع این است که دولت آماده تهاجم را متوجه مخاطرات ناشی از اقدامات تدافعی خود بسازد و نشان بدهد که هرگونه حمله‌ای از جانب دشمن با ضریب موفقیت اندکی همراه بوده و هزینه فراوانی به با خواهد آورد. اگر دولت مدافع قصد ممانعت از حمله به سرزمین خود را داشته باشد به بازدارندگی مستقیم^۲ رو آورده است و اگر خواهان عدم تجاوز به دولت ثالثی باشد از بازدارندگی فراگیر^۳ استفاده می‌کند. اعتبار تهدید مدافع بستگی به دو فاکتور دارد: ۱. توانمندی‌های نظامی و ۲. تصور سایر دولت‌ها از اراده آن دولت در عملیاتی ساختن تهدیدات خود. در تئوری بازدارندگی «برآورد انجام یک عمل مشخص» به تصورات مهاجم درباره میزان

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به:

Thomas C. Schelling, the Strategy of Conflict (1960), Glenn H. Snyder, Deterrence and Defense: Toward A Theory of National Security (1961), Robert Jervis, the Logic of Images (1970), Paul K. Huth, Extended Deterrence and the Prevention of War (1988), Jonathan Mercer, Reputation and International Politics (1996), Copeland, Dale C, Do Reputation Matters? (1997). Huth Paul K. Reputations and deterrence: A theoretical and empirical assessment (1997). Jonathan Mercer, Reputation and Rational Deterrence Theory (1997)

2. Direct Deterrence

3. Extended Deterrence

اراده دولت مدافع در اجرایی کردن تهدیداتش مربوط می‌شود و «واجد شرایط بودن» به تصورات مهاجم درباره قابلیت‌های نظامی دولت مدافع در زمینه تحمیل هزینه به نیروهای مهاجم و بلا اثر ساختن برنامه‌های دولت مهاجم بر می‌گردد. رابطه منطقی بین اعتبار و بازدارندگی آن‌جایی مطرح می‌شود که سخن از نقش اعتبار در سنجش میزان واقعی بودن تهدیدات مبتنی بر بازدارندگی دولت مدافع به میان می‌آید. بنابراین اعتبار یک تهدید مولود عملکرد متقابل دو متغیر اصلی است: توانمندی نظامی و اراده ستیزه‌جویی (هو، ۱۹۹۷: ۷۵، ۸۲).

توماس اسچلینگ به عنوان یکی از دانشمندان پیشرو در این حوزه، وقتی از تعهد ایالات متحده به دخالت در بسیاری از نقاط به خطر افتاده توسط روس‌ها در دوران پس از جنگ جهانی اول صحبت می‌کند، بدون این‌که از کلمه اعتبار استفاده کند، از وابستگی متقابل تعهدات و شکل‌گیری تصورات قوی پیشینی توسط کشور مدافع درباره مهاجم بر مبنای میزان واقعی بودن تهدیدات مهاجم در طی زمان و در حوزه‌های جغرافیایی متفاوت سخن می‌گوید. وی معتقد است بزرگ‌ترین خسارتی که می‌تواند به ایالات متحده وارد شود ایجاد این ذهنیت و باور نزد روس‌ها است که ما امریکایی‌ها تهدیدات خود را عملی نمی‌کنیم و تأکید ما بر مقابله جنبه شعاری دارد (شلینگ، ۱۹۹۶: ۱۶). در ادبیات روابط بین‌الملل تأکید بر اراده اعمال قدرت توسط طرفی قرار می‌گیرد که از بازدارندگی استفاده می‌کند و این سؤال مطرح می‌شود که آیا سابقه آن دولت نشان می‌دهد که تاب مواجهه با چالش‌های سنگین امنیتی را دارد یا خیر؟ هرچه یک دولت با توجه به سابقه‌اش مستحکم‌تر و سرسخت‌تر به نظر بیاید، احتمال به چالش کشیده شدن آن کمتر خواهد شد (کلر، ۲۰۱۰: ۸۶۲).

یک نمونه تاریخی قابل اشاره، که می‌تواند به ما در درک چرایی پذیرش این تحلیل کمک کند، بررسی اهمیت مقوله اعتبار برای ایالات متحده امریکا در جریان ماجرای موسوم به بحران گروگان‌گیری متعاقب انقلاب اسلامی ایران در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ است. در این دوره افکار عمومی مردم و سیاست‌مداران امریکا به شدت درباره آسیب دیدن اعتبار این کشور و جریحه‌دار شدن غرور ملی خود نگرانی نشان می‌دهند. با شروع این بحران ۲۶ درصد امریکایی‌ها معتقد بودند که این بحران به اعتبار ایالات متحده در دنیا آسیب وارد کرده است و با تداوم اسارت دیپلمات‌های امریکایی در ایران انقلابی، مطابق نظرسنجی به عمل آمده در فروردین ماه ۱۳۵۹ در امریکا، ۷۱ درصد مردم این کشور تأیید کردند که دست بالای تهران در برخورد با دیپلمات‌های امریکا آنها را در چشم جهانیان خوار و درمانده نشان می‌دهد. در ۲۷





آبان ۱۳۵۹ مطابق آنچه در گزارش *وال/استریت ژورنال* دیده می‌شود، مهم‌ترین و اساسی‌ترین سؤال رونالد ریگان از جیمی کارتر در جریان مناظره‌های ریاست جمهوری ایالات متحده این بوده که آیا اکنون اعتباری برای امریکا در سراسر دنیا باقی مانده است؟ (اسنایدر، ۱۹۶۱: ۱۸). در جمع‌بندی مطالب این قسمت بیان این نکته نیز ارزشمند است که مفهوم اعتبار و کارایی آن هیچ‌گاه مورد اجماع تمامی اندیشمندان روابط بین‌الملل قرار نداشته است. برای مثال اسنایدر و دیسینگ در یکی از انتقادات معروف خود مدعی هستند که مدارک چندانی در دست نیست که نشان بدهد دولتمردان برای دریافت اراده ستیزه‌طلبی یک دولت به سابقه آن رجوع کرده باشند، حال آن‌که در نقطه مقابل کثیری از داده‌ها نشان از بی‌توجهی دولت‌ها به این مؤلفه دارد (مرسر، ۲۰۱۰: ۸۶۱). علاوه بر این در خصوص میزان کارایی خود مفهوم بازدارندگی، در معنای کلاسیک آن، نیز دخالت متغیرهایی چون تفاوت‌های فرهنگی، اشتغالات داخلی، فشارهای روانی روی رهبران و مواردی نظیر این‌ها می‌تواند در کیفیت فهم پیام ارسالی توسط طرفین تأثیر بسزایی ایفا کند و گاه تمام تصورات ذهنی رهبران را در ارتباط با توان بازدارندگی تهدیدهایشان نادرست بسازد. این انتقادات البته از سوی طرفداران اعتبارسازی بی‌پاسخ نامانده است و برای مثال تینگلی از دانشگاه هاروارد و والتر از دانشگاه کالیفرنیا در یک کار بی‌نظیر میدانی در آزمایشگاه علوم اجتماعی ثابت می‌کنند که اعتبارسازی آثار مثبتی دارد و دولت‌ها به عنوان مجموعه‌هایی متشکل از نیروهای انسانی هوشمند کاملاً متوجه تأثیر نامطلوب عقب‌نشینی در بحران‌ها هستند و با تحلیل تجارب پیشین اشتباهات خود را تکرار نمی‌کنند. بر اساس یافته‌های آنها اهمیت سرمایه‌گذاری بر روی اعتبارسازی ارتباط مستقیم با احتمال تکرارپذیری رویدادها پیدا می‌کند (تینگلی، ۲۰۱۱: ۲۰). در تعریفی که این تحقیق از اعتبار در روابط بین‌الملل می‌دهد، تلاش شده است تا ضمن کنار گذاشتن نظر محققانی که اعتبار را یگانه مؤلفه تأثیرگذار بر تصمیمات دولتمردان می‌دانند این فرض پذیرفته شود که دولتمردان با مشاهده و تفسیر اقدامات طرف مقابل خود اطلاعاتشان را درباره آن دولت به‌روز می‌کنند و این امر تأثیر بسزایی در طراحی استراتژی امنیت ملی آنها در تقابل با دولت‌های یادشده دارد.

حقوق و سیاست در معاهدات امنیتی بین‌المللی (آزمون تجربی)

برای به تصویر کشیدن نقش منافع و مزایای اعتبارسازی در معاهدات امنیتی بین‌المللی می‌توان به پیمان ان‌پی‌تی اشاره داشت. ان‌پی‌تی پیمانی است که دولت‌های عضو را به دو دسته تقسیم

می‌کند: دولت‌های دارای سلاح اتمی، که همان ۵ دولت عضو شورای امنیت سازمان ملل متحد باشند، و دولت‌های فاقد سلاح اتمی. در برآورد علت پابندی اکثر دولت‌ها به این پیمان نباید خیلی متعجب بود، چرا که تجربه فنی و زیرساخت‌های صنعتی لازم برای پیمودن این مسیر و دستیابی به تسلیحات اتمی نیاز به سرمایه‌گذاری زیاد و چندین ساله‌ای دارد که بسیاری از دولت‌ها با انجام یک محاسبه ساده هزینه - فایده از انجام آن منصرف می‌شوند. بر اساس آنچه گفته شد بسیار دشوار است که بخواهیم تصور کنیم دولت‌هایی مانند تایلند و توباگو، حتی در صورتی که عضو سازمان انرژی اتمی نباشند، بخواهند دست به راه‌اندازی برنامه اتمی بزنند.

در این میان دولت‌هایی نیز هستند که در صورت تمایل و دارا بودن از ظرفیت پیگیری این برنامه با موانع داخلی فراوانی برای انجام کار مواجه هستند. برای نمونه می‌توان به آلمان اشاره کرد که هرگونه تحرک برای توسعه سریع تسلیحات نظامی در آن کشور با واکنش شدید افکار عمومی مواجه خواهد شد و قطعاً می‌توان نیروهای داخلی را سد بزرگی برای طی این مسیر تلقی کرد. دولت‌های دارای سلاح اتمی عضو سازمان انرژی اتمی هم، که اصولاً موضوع منع دستیابی به سلاح اتمی قرار نمی‌گیرند، قاعدتاً نمی‌توانند ناقض این اصل باشند. نقض تعهد در خصوص عدم کمک به دولت‌های فاقد سلاح اتمی برای دستیابی به سلاح اتمی نیز برای برخی از دولت‌های دارای سلاح اتمی، از جمله ایالات متحده، منتفی است، چرا که تکثیر تکنولوژی تولید سلاح اتمی بی‌ثباتی دنیا را بالا خواهد برد و موقعیت ممتاز کنونی دولت‌های دارای سلاح اتمی را به مخاطره خواهد انداخت. بنابراین برای بسیاری از دولت‌های فاقد و دارنده سلاح هسته‌ای حتی در صورت نبود چنین معاهده‌ای هم نمی‌توان انتظار نقض پیمان داشت. بر این اساس و با توجه به این که تبعیت به مفاد پیمان ارتباطی با وجود پیمان ندارد و ناظر به منافع و امتیازات دیگری است که مشوق آنها در چنین عملکردی است، نمی‌توان هیچ اثر اعتباری بر تبعیت از پیمان مترتب ساخت.

با وجود این برخی از دولت‌های فاقد سلاح هسته‌ای هستند که نه تنها انگیزه قابل قبولی برای تحویل این تکنولوژی دارند، بلکه گام‌های موفقیت‌آمیزی نیز در این مسیر برداشته‌اند. برخی از دولت‌هایی که در این مسیر حرکت می‌کنند از انگیزه‌های بالایی نیز برای پیمان شکنی برخوردارند. ایران و کره شمالی نمونه‌های قابل طرح در این زمینه هستند. هرچند حضور آنها در پیمان به ترمیم اعتبار آنها کمک می‌کند، اما مطالعه تاریخی نوع رفتار صورت گرفته با آنها نشان می‌دهد نفع آنها از قبل این اعتبار بسیار ناچیز است. بازسازی اعتبار حقوقی یک فرایند



کند و هزینه‌زاست که ممکن است پاسخگوی نیازهای یک دولت نباشد. اعتباری که از ماحصل حضور در ان‌پی‌تی عاید این دولت‌ها می‌شود به قدری ناچیز است که قابل مقایسه با انگیزه اعتبارسازی اراده‌گرایانه آنها نیست.

در این قسمت لازم است به فراخور بحث و برای نشان دادن نمونه تجربی از این مفروضات، قدری به تطبیق آثار التزام ایران به تعهدات خود در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی و مقایسه آن با رویکرد اراده‌گرایانه دولت محمود احمدی‌نژاد پرداخته شود. انتخاب محمد خاتمی، رئیس‌جمهور اصلاح‌طلب، تا حد قابل توجهی به بهبود روابط ایران با غرب کمک کرد. خاتمی با طرح شعار گفتگوی تمدن‌ها احترام جهانی زیادی به دست آورد، به طوری که سال ۲۰۰۱ از سوی سازمان ملل متحد سال گفتگوی تمدن‌ها نام‌گذاری شد. دولت ایران همچنین، در تلاش برای اطمینان دادن به جامعه بین‌الملل از ماهیت صلح‌آمیز برنامه هسته‌ای خود، پروتکل الحاقی و ترتیبات اجرایی ۳/۱ را به شکل داوطلبانه امضا کرد و به اجرا گذاشت و کلیه فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیوم را در ایران به حالت تعلیق درآورد. ذکر این نکته ضروری است که دولت ایران هم عضو سازمان انرژی اتمی است، هم ان‌پی‌تی را در ۱۹۷۰ امضا و تصویب کرده است، و هم موافقت‌نامه بهبود کارایی ان‌پی‌تی را در ۱۹۷۴ با آژانس امضا کرده است. در ارتباط با پروتکل الحاقی و ترتیبات اجرایی ۳/۱ نیز بیان این نکته ضروری است که هیچ‌یک از این دو سند در زمره ابزارهای الزام‌آور حقوقی در درون مجموعه قوانین سازمان بین‌المللی انرژی اتمی محسوب نمی‌شوند و بدون این که بخش لاینفک پادمان بهبود کارایی ان‌پی‌تی باشند، از لحاظ درجه اعتبار حقوقی تنها در حد توصیه‌های غیرالزام‌آور شورای حکام طبقه‌بندی می‌شوند. با همه این تفاسیل ایران با علم به غیرالزام‌آور بودن پروتکل الحاقی و ترتیبات اجرایی مذکور تصمیم گرفت تا در دسامبر ۲۰۰۳ هر دو مقرر را به اجرا بگذارد و بدین ترتیب تا فوریه ۲۰۰۶ به مدت دو سال و نیم بالاترین سطح همکاری با آژانس را از خود نشان داد. رویه غیردوستانه آژانس در صدور قطعنامه‌های مکرر علیه ایران و احاله بی‌دلیل پرونده ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد و بالطبع امنیتی شدن ماهیت پرونده (درست در زمان اوج همکاری ایران با آژانس) باعث شد تا سال ۲۰۰۶ نقطه پایان سطح عالی همکاری‌های ایران با آژانس باشد و بعد از آن با انتخاب محمود احمدی‌نژاد به ریاست جمهوری، حرکت کشور بر مدار اجرای حداقل تعهدات قانونی خود مطابق اساسنامه آژانس و ان‌پی‌تی تنظیم شود.

آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و شورای امنیت سازمان ملل متحد با تصویب چندین قطعنامه





از ایران می‌خواهند تا به فوریت اجرای کامل مفاد معاهده منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای (ان‌پی‌تی) و موافقت‌نامه‌های بهبود کارایی ان‌پی‌تی را از سر بگیرد و با تصویب فوری و به اجرا درآوردن پروتکل الحاقی به موافقت‌نامه‌های بین اعضا و آژانس و نیز اجرای ترتیبات اجرایی کد ۳/۱ به بازسازی اعتماد جامعه جهانی به ماهیت صلح‌آمیز برنامه هسته‌ای اش کمک کند. اساس تقریباً تمام ادعاهای شبه‌حقوقی آژانس و شورای امنیت برگرفته از این امر است که آنها در خصوص ماهیت صلح‌آمیز برنامه هسته‌ای ایران اطمینان ندارند. با وجود این هیچ پاسخ حقوقی از جانب نهادهای فوق‌الذکر به این سؤال بی‌پاسخ داده نمی‌شود که چرا آنها نمی‌توانند به تعهدات حقوقی ایران اطمینان کنند؟ یا چگونه است که می‌توانند به بی‌نقص بودن ماهیت فعالیت هسته‌ای دولت‌هایی که سقف تعهدشان به مراتب پایین‌تر از ایران است مطمئن باشند؟ مطابق مباحث تئوریک که پیش از این گفته شد، وقتی دولتی تصمیم به تبعیت از یک مقرر حقوقی می‌گیرد سیگنال‌هایی را درباره قصد خود به محترم انگاشتن تعهدات بین‌المللی اش به سایر دولت‌ها ارسال می‌کند و سایر دولت‌ها باید از این تصمیم برای منطبق ساختن تصویر اعتباری خود از دولت متعهد استفاده کنند. اما کاملاً برخلاف این تصور، آنچه در مورد ایران دیده می‌شود این است که اراده ایران برای انجام تعهدات حقوقی اش در آژانس نه تنها کمکی به بهبود اعتبار حقوقی این کشور نمی‌کند بلکه حتی مانع از تشدید فشارها و سطح بی‌اعتمادی‌ها نیز نمی‌شود. در بررسی‌هایی که در ادامه مطالعه تطبیقی صورت گرفته از کارکرد اعتبارسازی در حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل به عمل آمد، محقق به این نتیجه می‌رسد که برای درک چرایی این برخورد خصمانه غرب و نیز ریشه‌یابی رفتار جمهوری اسلامی ایران در دولت نهم و دهم در قبال پرونده هسته‌ای، ناگزیر باید به کارکرد مفهوم اعتبارسازی در روابط بین‌الملل پردازیم. در تحلیل‌های علمی ضرورتاً وقتی پژوهشگر سخن از کسب اعتبار به واسطه اراده‌گرایی می‌کند، ملزم است به طور مشخص برای نوع اعتبار تعریف شده خود نمونه‌ها و فاکت‌های تجربی یا عینی ارائه بدهد. در مجال باقی‌مانده تلاش می‌شود تا در حد حوصله این مقاله، به پردازش عملکردهایی که در درون قالب‌های اعتبارسازی اراده‌گرا جای می‌گیرند پرداخته شود.

نخستین شاخصی که به اثبات تلاش ایران برای اعتبارسازی بین‌المللی کمک می‌کند مواجهه این کشور با چند دشمن تعریف شده استراتژیک است. ایران در سال‌های بعد از انقلاب در تلاش برای مقابله با فشار غرب، کوشید تا مشروعیت دخالت امریکا و حضور اسرائیل در منطقه را زیر سؤال برد و شیوه مدیریت لیبرالیستی را فاقد کارایی لازم برای بسط و ترویج در میان کشورهای

منطقه معرفی کند. در دوران ریاست جمهوری احمدی‌نژاد تلاش ایران در این حوزه مضاعف شد و رئیس جمهوری اسلامی ایران به نحو بی‌سابقه‌ای به زیر سؤال بردن مشروعیت و کارایی دولت امریکا و به تلاش برای اعتبارسازی مبتنی بر تقابل با ابرقدرت دنیا پرداخت. احمدی‌نژاد در سخنرانی‌های رسمی بین‌المللی خود ترکیب اعضای شورای امنیت را ناعادلانه خواند و از این جهت قطعنامه‌های صادرشده علیه کشورش را کاغذپاره‌های غیرقابل اعتنا نامید. وی در سازمان ملل متحد با طرح این سؤال که اگر ایالات متحده امریکا و انگلیس به عنوان اعضای دایم شورای امنیت مرتکب جرایمی نظیر تجاوز، اشغال‌گری و نقض حقوق بین‌الملل شوند، کدام یک از ارگان‌های سازمان ملل متحد می‌تواند آنها را به پاسخگویی و ابداراد، کارایی سیستم منشور ملل متحد را نشانه گرفت و در دفاع از برنامه هسته‌ای کشور خود با اشاره‌ای به پیشینه سیاه امریکا در استفاده از بمب اتمی می‌گوید منفورترین دولت حال حاضر دنیا باید دولتی باشد که برای اولین بار مرتکب جرم بمباران اتمی در جهان شده است. نقطه اوج این اراده مقابله‌گرایی را می‌توان در جایی دید که رئیس جمهور احمدی‌نژاد با مشکوک خواندن حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر و درخواست از سازمان ملل متحد برای ایجاد یک کمیته حقیقت‌یاب، عملاً و علناً دولت امریکا را متهم به دست داشتن در این اقدام می‌کند؛ اتهامی که نهایت خشم امریکا را به دنبال دارد. احمدی‌نژاد با طرح قضایی چون افسانه بودن حادثه هولوکاست، مطرح ساختن شعار نابودی حتمی دولت اسرائیل، و هشدار در خصوص مقابله ویرانگر با هرگونه حمله احتمالی از جانب اسرائیل، کوشید اعتبار اراده ستیزه‌جویی خود را در درون پارادایم بازدارندگی روابط بین‌الملل به دشمنان استراتژیک خود اثبات کند (دادمهر، ۲۰۱۳: ۴۴-۴۵).

شاخص دیگری که نشان از حرکت ایران در درون الگوی اعتبارسازی دارد، مشاهده رفتار ایران در به هم وابسته دانستن تعهدات امنیتی خود است. مطابق ادبیات اعتبارسازی، اتخاذ این رویه می‌تواند دولت مهاجم را به این نتیجه برساند که دولت مدافع از مداخله در هیچ منازعه‌ای ابا ندارد و فی‌الواقع از نظر مدافع تبعات ناتوانی در پاسخ گفتن به هر یک از تهدیدات امنیتی به سایر حوزه‌ها سرایت خواهد کرد و در نتیجه اعتبار مقابله‌جویی‌اش تحت‌الشعاع قرار خواهد گرفت (هوث، ۱۹۹۰: ۶). ملاحظه رفتار ایران در سیاست خارجی قویاً مؤید حرکت در راستای آموزه‌های این گزاره است. در حال حاضر مهم‌ترین محورهای چالشی ایران در حوزه تعاملات بین‌المللی عبارتند از: انرژی هسته‌ای، تروریسم و حقوق بشر. نوامبر ۲۰۱۱ بهترین زمان ممکن برای اثبات درهم‌تنیدگی این چالش‌های امنیتی علیه جمهوری اسلامی است. در این ماه ۳



قطعنامه پیاپی با هدف تحت فشار قرار دادن ایران صادر می‌شود. هشتم نوامبر سازمان انرژی اتمی با صدور قطعنامه‌ای به ابراز نگرانی در باب ابعاد نظامی محتمل در برنامه هسته‌ای ایران می‌پردازد. در ۱۸ نوامبر مجمع عمومی سازمان ملل متحد پس از بررسی نقش ایران در توطئه ترور سفیر عربستان سعودی در امریکا به صدور قطعنامه‌ای در محکومیت تروریسم بین‌المللی علیه اشخاص حمایت شده در حقوق بین‌الملل می‌پردازد، و در نهایت کمیته سوم حقوق بشر مجمع عمومی سازمان ملل متحد هم در ۲۱ نوامبر وضعیت نقض حقوق بشر در ایران را محکوم می‌کند (دادمهر، ۲۰۱۳: ۴۵).

دیگر شاخصی که نشان از تلاش برای اعتبارسازی در روابط بین‌الملل دارد، برپایی، حفظ و تقویت یک ائتلاف زنده منطقه‌ای در راستای تقویت نظام بازدارندگی خود است. مبنای تئوریک تأییدکننده این ادعا این است که دولت مهاجم در صورت مواجهه با چند دولت مدافع که از ابزار بازدارندگی هماهنگ تبعیت می‌کنند می‌تواند به این نتیجه برسد که احتمال استفاده این دولت‌ها از زور در واکنش به مداخله نظامی احتمالی بسیار بالا خواهد بود، چرا که دولت‌های متحد به راحتی می‌توانند نسبت به بسیج یک حمایت سیاسی گسترده و همه‌جانبه از سیاست بازدارندگی تدافعی خود اقدام کنند (هو، ۱۹۹۰: ۶). ایران در این راستا موفق شده است تا ائتلاف نسبتاً قوی و پایداری را با سوریه، جنبش حزب‌الله در لبنان و جنبش حماس در فلسطین برقرار کند، و رسماً نیز اعلام کرده که از هیچ حمایتی در رابطه با متحدان استراتژیک خود مضایقه نمی‌کند. این ائتلاف پیام‌های روشنی به دولت‌های متخاصم منتقل می‌کند. تحلیلگران برآنند که وقتی چنین ائتلاف محکمی شکل می‌گیرد، تبعات بی‌ثباتی، ناآرامی و جنگ داخلی و فروپاشی محدود به همان دولت درگیر نخواهد شد و متحدانش نیز به درجاتی متأثر خواهند گشت (اقبال، ۲۰۰۸: ۳۱۵). حمایت پیوسته ایران از سوریه در طی ناآرامی‌های داخلی این کشور در اتفاقات موسوم به بهار عربی را باید دقیقاً در راستای همین الگو فهم کرد.

بدین ترتیب و با اثبات اصل اعتبارسازی جمهوری اسلامی ایران در حوزه روابط بین‌الملل مجال شناخت بهتر دلایل بلااثر یا کم‌اثر ماندن اعتبارسازی ایران در حوزه حقوق بین‌الملل فراهم می‌شود. بدین ترتیب تحریم‌ها و فشارهایی که ادعا می‌شود به دلیل بی‌اعتباری ایران در حقوق بین‌الملل، که به واسطه نقض قواعد حقوقی آژانس بر این کشور تحمیل شده است، در حقیقت ارتباطی به این حوزه پیدا نمی‌کند و مولود اعتبارسازی اراده‌گرایانه و چالش‌ستیزی ایران در حوزه تعاملات روابط بین‌الملل است. مطابق نتایج به دست آمده، از آن‌جا که دولت‌ها بازیگران یکسان



عرصه روابط بین الملل و حقوق بین الملل هستند، تصور حدوث تعاملات بین المللی بدون متأثر شدن از آثار اعتبارسازی در حوزه‌های به هم مرتبط بین المللی دشوار به نظر می‌رسد. بر همین اساس ضرورت دارد تا در انتخاب راهبردهای سیاست خارجی در حوزه معاهدات امنیتی بین المللی نگاه ویژه‌ای به این اثربخشی میان‌رشته‌ای مبذول شود تا در دوره‌های مختلف بتوان با گزینش راهبردهای مبتنی بر اصول علمی، ضامن حفاظت از منافع ملی کشور شد.

نتیجه‌گیری

نتایج این پژوهش در ابعاد کلان و خرد قابل سنجش و ارزیابی است. در بعد کلان و در پاسخ به سؤال اساسی ابتدای تحقیق در خصوص امکان فراتر رفتن از تفکرات جزمی تک‌رشته‌ای، تلاش شد تا، با ورود به حوزه بسیار پراهمیت معاهدات امنیتی بین المللی، امکان به تصویر کشیدن هم‌آموزی متقابل حقوق بین الملل و روابط بین الملل در عین حفظ زاویه دید متفاوت هر رشته فراهم شود. در ارزیابی نهایی می‌توان گفت در حالی که وجود هر دو رشته علمی مورد نظر برای شناخت ماهیت تعاملات بین المللی ضروری به نظر می‌رسد، هیچ یک به تنهایی قادر به پاسخگویی به این نیاز نیستند. کوهن مبدع نظریه نهادگرایی لیبرال در روابط بین الملل (که خود دانش آموخته روابط بین الملل بوده و پس از آن در رشته حقوق بین الملل نیز تدریس کرده است) در این ارتباط می‌گوید: دو چشم‌بند برای دو پژوهشگر روابط بین الملل و حقوق بین الملل تهیه کنید و از هر یک از آنها بخواهید آن را به شکل نامتقارن و ناهمسان بر روی یکی از چشم‌هایشان قرار بدهند. در این روش واضح است که هر دو پژوهشگر می‌توانند ببینند و به وضوح درباره آن‌چه می‌بینند اظهار نظر بکنند و کاملاً قابل درک است که هر دو در بیان مواردی که به چشمشان می‌آید با صداقت کامل سخن بگویند. اما واقعیت این است که هیچ یک از آنها تصویر کاملی از واقعیت در اختیار ندارند و لذا اظهارتشان از عمق کافی برخوردار نیست. بدین ترتیب با توجه به این که یکی از آثار مثبت حاکمیت نگاه بین‌رشته‌ای را می‌توان عمق بخشیدن به غنای تحلیل‌ها و امکان برون‌رفت از حصارهای تنگ درون‌رشته‌ای دانست، امروزه مطالعه بین‌رشته‌ای حقوق بین الملل و روابط بین الملل (به ویژه از طریق استقبال هر یک از گروه‌های آموزشی از ورود استادان و دانشجویان تحصیلات تکمیلی دارای پیشینه مطالعاتی متفاوت) را بیش از یک فرصت مطالعاتی، باید یک ضرورت علمی واضح دانست.

در مقیاس خرد و مطالعه موردی نیز این مقاله نشان داد که اولاً نمی‌توان اعتبار دولت‌ها را



در حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل کاملاً منفرد و مجزا از یکدیگر دانست و سررین اعتبار از یک حوزه به حوزه دیگر به درجاتی ممکن خواهد بود، و دیگر این‌که در حوزه معاهدات امنیتی بین‌المللی مفهوم اعتبار در معنای سیاسی بر معنای حقوقی آن غالب خواهد بود. یافته‌های نظری و تجربی این تحقیق مقوم و مؤید این فرضیه شده است که دولت‌هایی که درجه اعتبار پایینی در حوزه معاهدات امنیتی بین‌المللی دارند برای نتیجه‌گیری در کوتاه‌مدت باید تأکید بیشتری بر اعتبارسازی بر مبنای اراده چالش‌ستیزی داشته باشند. دست‌یابی به این یافته علمی در شرایطی رقم می‌خورد که مستندات محکمی برای اثبات کارایی مفهوم حقوقی اعتبار در حوزه مطالعاتی این تحقیق حاصل نشد. این بدان معناست که یا این مفهوم از بنیان نظری نیرومندی در حوزه معاهدات امنیتی برخوردار نیست و یا نوع عملکرد آن بسیار پیچیده‌تر از آن است که در ادبیات موضوعی دانشمندان حقوق بین‌الملل یافت می‌شود.



منابع

- آزادبخت، ف. (۱۳۸۹). پارادایم میان‌رشته‌ای حقوق بین‌الملل: یک بررسی سیستمی با روابط بین‌الملل. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره سوم، شماره ۱، صص ۱۳۵-۱۷۱.
- حاجی یوسفی، الف. م. (۱۳۸۸). میان‌رشته‌ای در علوم سیاسی در دانشگاه‌های کانادا: مفهوم و اجرا. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره اول، شماره ۲، صص ۶۴-۴۱.
- سلیمی، ح. (۱۳۹۲). ماهیت میان‌رشته‌ای دانش سیاست. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره ششم، شماره ۱، صص ۱۳۴-۱۱۷.
- Cali, B. (2010). *International law for International Relations: Foundations for Interdisciplinary Study* Oxford: Oxford University Press.
- Breau, S. (2011) *Questions and Answers: International Law*, Oxford: Oxford University Press.
- Clare, J. & Danilovic, V. (2010). Multiple Audiences and Reputation Building in International Conflicts. *Journal of Conflict Resolution* Vol. 54 No. 6: 860-882.
- Dadmehr, H. (2013). Reputation and Iranian Nuclear Program: 1997-2013, *Iranian Review of Foreign Affairs*, Vol. 4, No. 2, Summer, pp. 33-55.
- Dunoff, J. L. & Pollack, M. A. (2012) *Interdisciplinary Perspectives on International Law and International Relations* Cambridge: Cambridge University Press.
- Fortna, V. (2003). Scraps of Paper? Agreements and the Durability of Peace. *International Organization* vol. 57 no. 2: 337-72.
- Guzman, . T. (2008). *How international law works: A practical choice theory*. Oxford, New York: Oxford University Press.
- Guzman, A.T. (2009). 'How international law works: a response to Commentators', *International Theory* vol. 1, no 2: 335-343.
- Huth, P. K. (1999). Deterrence and International Conflict: Empirical Findings and Theoretical Debate. *Annual Review of Political Science* vol. 2: 61-84.
- Huth, P. K. (1997). Reputations and deterrence: A theoretical and empirical assessment. *Security Studies* vol. 7 no. 1: 72-99
- Huth, P. K. (1988) *Extended Deterrence and the Prevention of war* New Haven, Conn: Yale University Press
- Iqbal, Z. & Starr, H. (2008). Bad Neighbors: Failed States and Their Consequences. *Conflict Management and Peace Science*, vol. 25 no. 4: 315-331
- Jervis, R. (1970). *the Logic of Images in International Relations*. Princeton: Princeton University Press
- Keohane, R. O. (1984). *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*. Princeton, New York: Princeton University Press,
- Koh, H. H. (2007). 'Is there a "New" New Haven School of International Law?' *Yale journal of international law*, 32: 562- 564



فصلنامه علمی-پژوهشی

۱۴۴

دوره ششم
شماره ۴
پاییز ۱۳۹۳



Lasswell, H. D. & Myres S. McDougal, (1992). *Jurisprudence for a Free Society: Studies in Law, Science and Policy* (New Haven Studies in International Law and World Public Order) New York: Springer

Myres, S. & McDougal and Chen, L. (1980). *Human Rights and World Public Order: The Basic Policies of an International Law of Human Dignity*, New Haven and London: Yale University Press

Mercer, J. (1996). *Reputation and International Politics*. Ithaca, New York :Cornell University Press,

Mercer, J. (1997). Reputation and Rational Deterrence Theory. *security studies* vol. 7 no. 1: 100-113

Miller, G. D. (2003). Hypotheses on reputation: alliance choices and the shadow of the past. *Security studies* vol.12 no.3: 40-78

Rhodes, E. (2000). Conventional Deterrence. *Comparative Strategy* vol. 19 no. 3: 221-253

Schelling, T. (1996). *Arms and Influence*. New Haven, Connecticut: Yale University Press.

Schelling, T. (1960). *the Strategy of Conflict*. Cambridge, Mass: Harvard University Press: Yale University Press.

Snyder, G. H. (1961). *Deterrence and Defense: Toward A Theory of National Security*. Princeton: Princeton University Press

Snyder, J. & Borghard, E. D. (2011). the Cost of Empty Threats: A Penny, Not a Pound. *American Political Science Review* vol. 105 no. 3: 437-456

Tingley, D. H. & Walter B. F. (2011). the Effect of Repeated Play on Reputation Building: An Experimental Approach. *International Organization* vol. 65: 343-65

International Law vs International Relations

“An Interdisciplinary Analysis on Reputations”

Hadi Dadmehr¹

Abstract

The necessity of establishing the scientific relationship between the two fields of international relations (IR) and international law (IL) has been ignored for years in Iran. Prior to the presidency of Hassan Rouhani, the Iranian students were banned from any kind of interdisciplinary study in spite of numerous possible collaborations between IL and IR. But is it possible to have a good analysis of international phenomena by adopting mono disciplinary approaches? This article is an attempt to respond to the above question, and to portray the complex mutual interaction between IL and IR in international security agreements. This article is the first to introduce the concept of Reputation building to the Persian community of researchers. We seek to use the comparative methodology and argue how the reputations of a state in international relations could overflow into areas of international law.

Keywords: Reputation Building on Resolve, Reputation Building on Compliance, International, Security Agreements, Deterrence.



*Interdisciplinary
Studies in the Humanities*

19

Abstract

1. Lecturer, Department of Law, University of Zabol. hdadmehr@gmail.com

Bibliography

Breau, S. (2011) *Questions and Answers: International Law*, Oxford: Oxford University Press.

Cali, B. (2010) *International law for International Relations: Foundations for Interdisciplinary Study* Oxford: Oxford University Press

Clare, J. and Danilovic, V. (2010) Multiple Audiences and Reputation Building in International Conflicts. *Journal of Conflict Resolution* Vol. 54 No. 6: 860-882

Dadmehr, H. (2013) Reputation and Iranian Nuclear Program: 1997-2013, *Iranian Review of Foreign Affairs*, Vol. 4, No. 2, Summer, pp. 33-55

Dunoff, J. L. and Pollack M. A. (2012) *Interdisciplinary Perspectives on International Law and International Relations* Cambridge: Cambridge University Press

Fortna, V. (2003) Scraps of Paper? Agreements and the Durability of Peace. *International Organization* vol. 57 no. 2: 337-72

Guzman, A. T. (2009) 'How international law works: a response to Commentators', *International Theory* vol. 1, no 2: 335-343

Guzman, A. T., (2008) *How international law works: A practical choice theory*. Oxford, New York: Oxford University Press

Huth P. K. (1997) Reputations and deterrence: A theoretical and empirical assessment. *Security Studies* vol. 7 no. 1: 72-99

Huth, Paul K, (1988) *Extended Deterrence and the Prevention of war* New Haven, Conn: Yale University Press

Huth, P. K. (1999) Deterrence and International Conflict: Empirical Findings and Theoretical Debate. *Annual Review of Political Science* vol. 2: 61-84.

Iqbal, Z. & Starr, H. (2008) Bad Neighbors: Failed States and Their Consequences. *Conflict Management and Peace Science*, vol. 25 no. 4: 315-331

Jervis, R. (1970) *the Logic of Images in International Relations*. Princeton: Princeton University Press

Keohane, R. O. (1984) *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*. Princeton, New York: Princeton University Press,

Koh, H. H. (2007) 'Is there a "New" New Haven School of International Law?' *Yale journal of international law*, 32: 562- 564

Lasswell, H. D. & Myres S. McDougal (1992). *Jurisprudence for a Free Society: Studies in Law, Science and Policy* (New Haven Studies in International Law and World Public Order) New York: Springer

Mercer, J. (1996). *Reputation and International Politics*. Ithaca, New York :Cornell University Press,

Mercer, J. (1997). Reputation and Rational Deterrence Theory. *security studies* vol. 7 no. 1: 100-113

Miller, G. D. (2003). Hypotheses on reputation: alliance choices and the shadow of the past. *Security studies* vol.12 no.3: 40-78

Myres, S. & McDougal and Chen, C. (1980). *Human Rights and World Public Order: The Basic Policies of an International Law of Human Dignity*, New Haven and London: Yale University Press

Rhodes, E. (2000). Conventional Deterrence. *Comparative Strategy* vol. 19 no. 3: 221-253



Schelling, T. (1960). *The Strategy of Conflict*. Cambridge, Mass: Harvard University Press: Yale University Press.

Schelling, T. (1996). *Arms and Influence*. New Haven, Connecticut: Yale University Press.

Snyder, G. H. (1961). *Deterrence and Defense: Toward A Theory of National Security*. Princeton: Princeton University Press

Snyder, J. & Borghard, E. D. (2011). the Cost of Empty Threats: A Penny, Not a Pound. *American Political Science Review* vol. 105 no. 3: 437-456

Tingley, D. H. & Walter, B. F. (2011). The Effect of Repeated Play on Reputation Building: An Experimental Approach. *International Organization* vol. 65: 343–65.

Āzādbakht, F. (1389 [2011 A.D]). *Pārādāym-i Mīyān-rishta'ī-i Huqūq-i Bayn-al-Milal: Yik Barrasī-i Sīstimī bā Ravābit-i Bayn-al-Milal*. Mutālī'āt-i Mīyān-rishta'ī dar Ulūm-i Insānī, Vol. 3, No. 1, pp. 135-171.

Hājī Yūsifī, A. M. (1388 [2010 A.D.]). *Mīyān-rishtagī dar Ulūm-i Sīyāsī dar Dānishgāh-hā-i Kānādā: Mahfūm va Ijrā*. Mutālī'āt-i Mīyān-rishta'ī dar Ulūm-i Insānī, Vol. 1, No. 2, pp. 41-64.

Salīmī, H. (1392 [2014 A.D.]). *Māhīyyat-i Mīyān-rishta'ī-i Dānish-i Sīyāsāt*. Mutālī'āt-i Mīyān-rishta'ī dar Ulūm-i Insānī, Vol. 6, No. 1, pp. 117-134.



*Interdisciplinary
Studies in the Humanities*

21

Abstract